

ما دانشجو به کسی تحویل نمی دهیم!

۱۶ آذر ۱۴۰۲ ساعت ۲۲:۱۱

دکتر رحیم عابدی معاون رئیس وقت دانشکده فنی دانشگاه تهران، در مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی در ۱۵ آذر ۵۸، واقعه ۱۶ آذر را اینگونه بیان می کنند:

واقعه ۱۶ آذر، در واقع حدود صد روز بعد از سقوط دولت شادروان دکتر مصدق بود؛ یعنی ۲۸ مرداد که کودتا شد. شهرپور، مهر و آبان و ۱۶ آذر، درست ۱۰۵ روز از سقوط دکتر مصدق می گذشت و خب دانشگاه تهران هم از بعد از سقوط دکتر مصدق، همیشه کمابیش متشنج بود، تظاهراتی بود و قصد این بود که دولت «آیزنهاور» که معاونش «نیکسون» بود، نیکسون معاون رئیس جمهور در ایران برای پاداشی که شاه قرار بود به اینها بدهد، برای این که با آن کودتا دولت مصدق را سرنگون کردند و شاه اختیارات تام گرفت، بیاید در دانشکده حقوق یک دکترای افتخاری به آقای نیکسون بدهد و فکر می کردند که این تظاهرات و ناآرامی در دانشجویان احتمال دارد با آمدن نیکسون بالا بگیرد. دانشگاه ناآرام بود. کوشش دستگاه و ارتش در این بود که یک رعب و وحشتی در دانشگاه ایجاد بکند که نیکسون اگر آمد، دانشگاه درواقع محصلان نتواند کاری بکنند و این نقشه ۱۶ آذر را فراهم کردند و بنده که صبح به دانشکده رسیدم، ساعت ۷:۳۰ بود. به من خبر دادند که در دانشکده علوم چند تا کامیون ارتش هست که آنجا مشغول دستگیری دانشجو هستند که البته بعد فهمیدیم که این نقشه قرار بود در دانشکده علوم انجام گیرد که بعد از دانشکده علوم منتقل شد به دانشکده فنی و برای مرعوب کردن، دانشجویان را به خط کردند و از هر پنج نفر، یک نفر را می گرفتند.

دو تا از این دانشجویان که در داخل دانشکده بودند، به ارتشی‌ها می خندند و یا شکلک درمی آورند. سربازها گستاخی پیدا می کنند و می خواهند بیایند توی دانشگاه و این دانشجویانی که با لباس نشان کرده بودند، دستگیر کنند. در این فرصت ما مراقب داشتیم. مخصوصا وقتی شنیدیم دانشگاه اشغال نظامی شده، قرار مراقبت گذاشتیم و بعد معلوم شد که دو تا از این سربازها مسلح رفته اند از اتاق رئیس و از رئیس خواسته اند که این دو تا دانشجو را باید به ما تحویل دهید.

رئیس دانشکده هم مهندس خلیلی بود، ایشان گفتند که نه، با این وضعی که شما آمده اید اتاق من، اصلا با شما صحبت نمی کنم، بروید افسرستان را بگویید بیاید. سربازها می روند سراغ افسر و در این فاصله زنگ کلاس شروع می شود و آقای مهندس خلیلی آمد پیش من گفت: اگر به شما مراجعه کردند و افسری آمد، اینها می خواهند دو تا دانشجو را بگیرند ولی ما دانشجو به کسی تحویل نمی دهیم. زنگ کلاس ها خورد و سربازها بچه ها را نشان می کنند ضمن رفتن به کلاس و تشکیل کلاس درس. بعد از هفت تا

هشت دقیقه به من خبر دادند که کلاس دو راه و ساختمان را نظامی‌ها اشغال کرده‌اند. من رفتم کلاس و دیدم کلاس پر از سرباز مسلح است.

چون آقای مهندس خلیلی هم که رئیس دانشکده بود، قبل از رفتن سر کلاس به من گفت که اگر واقعا یک چنین پیشامدی شده، چاره‌ای نداریم جز این که کلاس را تعطیل کنیم، من هم دستور دادم که زنگ دانشکده را بزنند و دانشجویها آمدند بیرون. سربازها در این فاصله دو تا دانشجو را کشان کشان آوردند توی کریدور دانشکده و نوع رفتار سربازها دانشجویها را تحریک کرده و آمدند به هواخواهی دانشجویان و تظاهرات شد.

شعارهای شدیدی علیه شاه و به نفع مرحوم دکتر مصدق دادند و نتیجتاً آن تحریکاتی که قرار بود بشود و رعب و وحشت ایجاد بکنند، کردند و تیراندازی شروع شد و عده‌ای مجروح و سه نفر شهید شدند. وضع وحشتناکی بود، یک رادیاتور دانشکده را هم سوراخ کرده بودند و ریخته بود سطح دانشکده و با خون دانشجویان قاطی شده بود. خونابه دلخراشی ایجاد شده بود. بعد هم به ما تکلیف کردند که بیایید اینجا را پاک کنید، گفتم نه، چون اینها جرم است، هیچ وقت پاک نمی‌کند؛ باشد تا نماینده دادستان بیاید و صور جلسه کند.

خلاصه بنده را در اتاق حبس کردند و بعد آقای مهندس خلیلی رفتند سراغ دکتر سیاسی که رئیس دانشگاه بود و گفتند که وضع خیلی خراب است؛ تعداد زیادی شیشه شکسته و به ساختمان‌ها تیراندازی شده، تعداد تیرها که شمردیم، درست ۶۸ تیر در فضای مسدود دانشکده فنی شلیک شده بود. آقای دکتر سیاسی ساعت یک بعدازظهر با مهندس خلیلی آمدند و در اتاق رئیس دانشکده کمیسیونی دادیم و مشغول مذاکره بودیم.

وقتی که این تیراندازی شد، بنده دریافتم که باید جریان را صورت‌مجلس کنم، استادان حاضر همه امضا کردند. ساعت دو بعدازظهر یک سرهنگی آمد تو، در گوشی با دکتر سیاسی صحبتی کرد و دکتر سیاسی قدری در هم رفت و گفت، آمده‌اند آقای دکتر عابدی را جلب بکنند و بعد با ماشین رئیس دانشکده رفتیم. فرماندار نظامی که در آن زمان سرلشکر دادستان، شوهرخاله شاه بود، بعد بردند زندان لشکر ۲ زرهی.

بنده هشت روز در آنجا بودم بازجویی‌های مفصلی از من کردند. اصرار می‌کردند که شما چرا زنگ زده‌اید؟ البته بنده گفتم چون شما در پی یک مقصر هستید، اگر بنده زنگ نمی‌زدم و این اتفاق در داخل کلاس می‌افتاد و در داخل کلاس هم باز یک عده کشته می‌شدند، باز مرا می‌گرفتید، چون بالاخره شما دنبال یک مقصر می‌گردید. شما بی‌خود تیراندازی کرده‌اید یک عده‌ای را کشته‌اید.

این بعد از دولت مصدق بود که می‌خواستید رعب و وحشت ایجاد کنید با وجود این نتوانستند در یک روز رسمی دکترای نیکسون را بدهند و مجبور شدند روز جمعه بدهند. البته دانشگاه بعد از ۱۶ آذر حدود دو هفته تعطیل بود. حرکت دانشگاه بسیار جاندار

بود و از آن به بعد، هر سال همین ۱۶ آذر وسیله‌ای بود که دانشجویان به یاد آن ۱۶ آذر از این شهیدان تجلیل و واقعا نیروی خودشان را متشکل تر و منظم تر کنند.

منبع: روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ آذر ۱۳۵۸

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۰۸۷۰/دَهِیم-نَمِی-تَحوِیلا-کَسِب-دانشجو/>